

–چرا تمام ایرانیانی که از سر اردات به نظام کمونیستی پا به خاک شوروی می گذاشتند باید به اتهام جاسوسی سال های بسیاری در اردوگاه ها زندانی می شدند آیا صرف ترفیع مقاماتی که از آنها اعتراف می گرفتند دلیل منطقی به نظر می رسد؟

ترور و سرکوب روانی و فیزیکی در طول تاریخ ۷۰ ساله شوروی همیشه به یک شکل نبود. باید گفت اوج سرکوب و کشتار ها در سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۵۰ در دوران زمامداری مطلق استالین بود، اما روح سرکوب همیشه به اشکال گوناگون همچون عزرائیل بالای سر مردم قرار داشت. پس از انقلاب اکترت تا کسب قدرت استالین، کمونیست های ایرانی در شوروی مشکلی نداشتند. آنان در سرکوب ضدانقلاب، مخالفان، اپوزیسیون و سرنگونی حکومت های نوپای قفقاز و آسیای میانه نقش بسزایی داشتند. افزون بر آن تعدادی از کمونیست های ایرانی توسط کمیترن به ایران فرستاده می شدند. وقتی استالین به قدرت مطلقه رسید، اکثریت کمونیست های ایرانی در اردوگاه ها و زندان ها نابود شدند. در این مقطع زمانی کسانی که از ایران حتی از سر اردات به شوروی پناه می بردند، حداقل به عنوان عبور غیرمجاز از مرز به سه سال زندان و کار در اردوگاه ها محکوم می شدند. آنان پس از محکومیت به ایران هم برگردانده نمی شدند. افراد بسیاری هم بودند که پس از شکنجه های وحشتناک به عنوان جاسوس به ۱۵، ۲۰ یا ۲۵ سال به کار اجباری در سیبری گسیل شدند. پس از مرگ استالین این رفتار های غیرانسانی فروکش کرد، اما با این وجود، تا اواخر دوران برژف، مجازات عبور غیرمجاز از مرز هنوز پابرجا بود. فراموش نباید کرد کسانی که از کانال تشکیلاتی حزب توده ایران به شوروی می رفتند، دچار این مجازات نمی شدند. آنچه به پرسش شما برمی گردد، باید گفت ساختار حکومت توتالیتر (تام گرا) شوروی مبتنی بر ایدئولوژی و ترور و توهم توطئه استوار بود. در درون این نظام، هر صدای دیگر تنها یک توطئه علیه نظام تلقی می شد. بلشویک ها برای برقراری سوسیالیسم من درآوردی خود، برخلاف روند طبیعی تاریخ گام برداشتند. باید به یاد داشت آنچه مارکس از مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» در نظر داشت، گرچه به طور کلی از منظر مردم سالاری و دموکراسی مدرن – که دفاع از حق اقلیت جوهر آن است – نامساوگار و نادرست بود، اما بی شک با فجایع و جنایات ضدانسانی که تحت لوای این مفهوم در شوروی سابق و کشورهای بلوک شرق انجام گرفت، یکی نیست. مارکس در مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» سرکوب اقلیت «ضدانقلابی» را برای دفاع از حکومت اکثریت مد نظر داشت. اما همین نظریه به عنوان ابزاری در دست اقتدارگرایان احزاب کمونیست حاکم، مبدل به شمشیر خون چکان و بی رحمی شد که میلیون ها انسان دگراندیش را از دم تیغ گذراند. در نظام توتالیتر شوروی در واقع یک اقلیت حاکم به دیکتاتوری علیه اکثریت جامعه یعنی نه فقط بورژوازی نحیف و بی بنیه بلکه علیه طبقه متوسط، دهقانان، روشنفکران و دگراندیشان روی آورد. برای نمونه

لنین کتابی نوشته بود تحت عنوان «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد». درونمایه نقد لنین در این کتاب این بود که چرا کارل کائوتسکی یعنی یکی از اندیشه پردازان و رهبران برجسته جنبش کارگری آلمان، از آموزه های مارکسیستی درباره «اعمال قهر انقلابی پرولتاریا» عدول و از «دموکراسی بورژوایی» پشتیبانی کرده است. بنابراین آنان راهی جز سرکوب نداشتند. شاید بشریت روزی به جایی برسد که حذف مالکیت خصوصی را در صدر برنامه سیاسی خود قرار دهد. اما بلشویک ها با یک سرکوب باورنکردنی، این برنامه را عملی کردند. آزادی اندیشه را از انسان سلب کردند. بلشویک ها با این کارها در مقابل اکثریت مردم قرار گرفتند. آنها حقیقت مطلق در اختیار خود می دانستند و بر این باور بودند که راه برقراری عدالت اجتماعی و جامعه آرمانی شان با نابودی صدای مخالف و مشکوک از راه قاطعیت انقلابی هموار می شود.

–دلیل بی اعتنایی سران حزب توده به سرنوشت ایرانیان به اسارت گرفته شده در شوروی چه بود؟

سران حزب توده ایران با یک فکر آرمانی در سال های آخر حکومت استالین به مرور به شوروی آمدند. آنان

### گفت‌وگو با اتابک فتح الله زاده درباره کتاب «اجاق سرد همسایه»

# اختناق دلیل مهاجرت بود

«**نمینا رستگاری**: کتاب اجاق سرد همسایه، سومین کتاب از مجموعه خاطرات ایرانیانی است که در پی یافتن بهشتی در

فراسوی مرزهای کشور خود پا به سرزمینی گذاشتند که آرمان برابری در آن تحقق یافته بود. در آن سال های سرد اختناق بعد از کودتا، آنها که می توانستند دل به گذشته دور و موهوم خود خوش کنند در خانه ماندند و برای انتقام از کودتاچیان یکسره به دنیای مدرن پشت کردند و آوای بازگشت به خویشتن را نجوا کردند؛ نجوابی که سال ها بعد به فریادی تبدیل شد که دیگر نشنیده گرفتنش برای تمام دنیا ناممکن بود. اما در این میان دیگرانی هم بودند که به جای دل بستن به دیروز خود، به امروز همسایه دل بستند و پا به «بهشت» آن سوی ارس گذاشتند. اما در شوروی نه رفقای کمونیست که اردوگاه های کار اجباری انتظارشان را می کشید. آنها زیر شکنجه های رفقای کمونیست، آرمان ها و آرزوهایشان را جاسوسی برای دولت ترجمه کردند که از وطن آواره شان ساخت تا شکنجه گرانشان ترفیع مقام بگیرند و آنها برای به دست آوردن «یک لقمه نان» مرزهای انسانیت را تا پرتگاه «جانور شدن» طی کنند. جملات این کتاب ساده اند و فهم شان دشوار. چگونه می توان فهمید معنای «پدوم را بعد از ۲۰ سال در اردوگاه های کار شوروی دیدم» یعنی چه؟ این رقم را چگونه می توانیم فهم کنیم؟ این کتاب به داستانی هولناک می ماند که نویسنده بی با ذهنی پر از کینه و حس انتقام به نوع بشر آن را نوشته است. اما با کمال تاسف شخصیت های این کتاب همگی واقعی اند.

شناخت درستی از ماهیت نظام شوروی و جنایات استالینی نداشتند. افشاگری خروشچف از جنایت های دوران استالین رهبری حزب توده را شگفت زده کرده بود. اما با این همه حال سیستم فکری رهبری حزب توده سفت و سخت و ایدئولوژیک بود و نارسایی های جامعه شوروی اساس سیستم فکری آنان را بر هم نمی زد.

دلیل بی اعتنایی رهبران حزب توده ایران به سرنوشت ایرانیان اسیر را از چند زاویه می توان نگریست؛ نخست اینکه حزب توده ایران هم مانند همه احزاب کمونیست که در آن زمان مهمان دولت شوروی بودند، فاقد استقلال بود و خیلی راحت تر بگویم در زمان استالین حتی جرات نفس کشیدن نداشت. خاطره دکتر کشاورز برای چند افسر توده ی معترض که چرا آن بخش از کمیده مرکزی و شخص شما که در مسکو بودید، در مقابل کودتای ۲۸ مرداد و مسائل دیگر پاسیو بودید، بسیار گویاست. دکتر کشاورز دل به دریا می زند و به افسران جوان می گوید:



می شد یا از مساله دوری کنند یا بی تفاوت بمانند. البته باید گفت کمیته مرکزی حزب توده یک بار برای اعضای فرقه دموکرات که در کازاخستان تبعید بودند قدم مثبتی برداشت که من در کتاب «خانه دایی یوسف» اشاره کردم.

افزون بر اینها، رهبری حزب توده لنینیست و انترناسیونالیست بود. آنها معتقد بودند قلب پرولتاری جهان که نماد صلح و سوسیالیسم است، در مسکو می تپد. وظیفه اصلی آنها نیز دفاع از این دژ مقدس بود.

اگر شوروی پیروز می شد، پیروزی آنها نیز بود. به همین سبب این تفکر باعث می شد آنان قدمی برخلاف سیاست های شوروی برندارند. این تفکر که آشخورش ایدئولوژی بود، پیامد های بسیار مخربی به بار آورد. در وهله اول استقلال اندیشه و عمل حزب را از بین برد و در نهایت روس ها از این اعتقاد کورکورانه، استفاده ابزاری کردند.

– در کتاب اجاق سرد همسایه برخی از افراد یک بار در شوروی زندگی کرده و حتی پدر یکی از آنها در آنجا زندانی شده بود چرا این افراد پس از بازگشت به ایران دوباره اشتباهشان را تکرار کردند و پدر خود را خطاکار دانستند نه نظام کمونیستی را؟

اشاره شما به آقای رحیم فاضل پور است. از لابه لای گفتار ایشان می توان فهمید که چرا او به حزب توده ایران می پیوندد. او توضیح می دهد شش ساله بودم که ماموران امنیتی شوروی پدرم را دستگیر کردند. پس از گذشت یک ماه حکومت شوروی مادر و چهار فرزندش را روانه ایران کرد. رحیم و برادرش غفار از سر ناچاری در هشت سالگی راهی کارخانه می شوند. او چگونگی داستان کتک خوردنش را از افسر آلمانی شرح می دهد. رحیم نقل می کند که وقتی حزب توده شکل گرفت، از مرام کمونیستی چیزی سرم نمی شد. اگر به جای حزب توده، هر جریان اعم از ناسیونالیستی، فاشیستی، حتی مذهبی همین شعار های حزب توده را می داد، او حتماً عضو آن جریان می شد. شعارهای حزب توده ایران نو بود و برای زحمتکشان جذبه داشت. با آن روزگار سیاهی که او از هشت سالگی در کارخانه طی کرده بود، طبیعی بود که به حزب توده گرایش پیدا بکند. اگر غیر از این بود، جای تعجب داشت. افزون بر این او هنگام دستگیری پدر شش ساله بود و چنان که خود نیز تشریح می کند، دستگیری پدر برای او رازآلود بود. در آن دوران حزب توده ایران به عنوان یک حزب نوین حرف اول را می زد و اکثریت روشنفکران را به خود جذب کرده بود.

–آیا ناامیدی شخصیت های اصلی کتاب از اصلاح جامعه ایران دلیل اصلی مهاجرت آنها به شوروی بود؟

به طور کلی سبب اصلی مهاجرت نتیجه سرکوب و اختناق بود والا اکثریت آنان به همین سادگی وطن خود را ترک نمی کردند. تجربه نشان می دهد تا زمانی که فضای سیاسی جامعه باز باشد، افراد سیاسی به مهاجرت تن نمی دهند.

– بعد از فروپاشی شوروی چگونه می توان خواهان برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بود؟

در غرب کسی به دنبال دیکتاتوری پرولتاریا نیست. تاریخ مصرف این نوع تفکرات سر آمده و به تاریخ پیوسته است. مردم اروپا با هر نوع دیکتاتوری مخالف هستند و از نظر آنان دولت طبقه کارگر هیچ جایگاهی ندارد. در اروپا دولت ها می توانند گاهی به این طبقه و گاهی به آن طبقه گرایش و تمایلاتی داشته باشند اما رسالت دولت تمام ملی است و کسی برای دیکتاتوری پرولتاریا تره هم خرد نمی کند. به باور من برقراری دیکتاتوری در کشور ما توهم و خواب و خیالی بیش نیست. خواست اکثریت مردم ایران کاهش فاصله طبقاتی، پیکار برای رفاه عمومی، دموکراسی و هزاران مشکل نفرت انگیز است. حال چرا چنین گرایشی در جامعه ما وجود دارد. به نظرم شکاف طبقاتی و ناهنجاری های جامعه ایران، ناآگاهی سیاسی، بسته بودن فضای سیاسی کشور، شکست اصلاح طلبان و رشد رادیکالیسم زمینه ساز این گونه نظرات افراطی می شود.

– به نظر شما دلیل سکوت اکثر روشنفکران جهان نسبت به جنایت های استالین چه بود؟

این نظر شما در مورد روشنفکران جهان غرب صدق